



جلسه: ۹۹
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۲۳

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

منابع مالی حکومت اسلامی

منبع چهارم: اموال اشخاص از دنیا رفته در موارد خاص

چهارمین منبع از منابع مالی حکومت اسلامی، موارد خاصی از اموال اشخاصی است که از دنیا رفته‌اند.

مورد چهارم: فرزند ملاعنه

مورد چهارم از مواردی که اموال شخصی که از دنیا رفته، متعلق به حکومت اسلامی دانسته شده، فرزند ملاعنه است. توضیح مطلب این است که اگر زن و شوهری با یکدیگر نسبت به فرزندى که زن به دنیا آورده، اختلاف داشته باشند و شوهر مدعى باشد که فرزند تولّد یافته، از او نیست، اما زن، فرزند را متعلق به زوج خود بداند، طبق ادله‌ای که در باب لعان مطرح شده، شوهر برای اینکه حد نخورد، باید پنج مرتبه شهادت دهد که راست می‌گوید و فرزندى که همسر او به دنیا آورده، متعلق به او نیست. زن نیز پنج مرتبه شهادت می‌دهد که شوهر او دروغ می‌گوید و فرزند، متعلق به او است.

در باب لعان تفصیل‌هایی وجود دارد که باید در محل خود مورد بررسی قرار گیرد، اما نکته‌ی حائز اهمیت این است که بعد از انجام لعان با شرایط خاص آن، زن و شوهر بر یکدیگر حرام می‌شوند و فرزند هم دیگر منسوب به شوهر نیست. البته منسوب به مادر خواهد بود.

بحث حاضر در ارتباط با ارث فرزندى است که در اثر لعان، نسبت او از شوهر مادرش نفی شده است. با توجه به اینکه بحث در فروعات لعان نیست و صرفاً منبع مالی بودن میراث فرزند ملاعنه برای حکومت مورد بررسی است، صرفاً به دو فرع پرداخته می‌شود.

فرع اول: وجود داشتن پدر یا خویشاوندان پدری و وجود نداشتن مادر و خویشاوندان مادری

فرع اول درباره‌ی ارث فرزند ملاعنه، مربوط به فرضی است که او دارای اقوام و بستگان مادری نباشد و قبل از او، همگی از دنیا رفته باشند. اما طایفه پدری، اعم از خود او یا سایر بستگان وجود داشته باشد.

برای روشن شدن اینکه در این صورت ارث فرزند ملاعنه به بستگان پدری او می‌رسد و یا اینکه امام علیه السلام وارث او خواهد بود، به صغری و کبرایی اشاره می‌شود که بخشی از آن در بحث‌های پیشین مطرح شده و بخشی نیز به تفصیل در فرع دوم اشاره می‌گردد. بخش اول از استدلال که در مباحث پیشین گذشت، تعلق داشتن ارث اشخاص بدون وارث به امام علیه السلام است. در این زمینه به تفصیل بررسی شده و روشن گردید که اگر کسی هیچ وارثی نداشته باشد، میراث او به امام علیه السلام می‌رسد. این مطلب، کبرای استدلال است. صغرای استدلال نیز به تفصیل در فرع دوم خواهد آمد که پدر و خویشاوندان او در فرضی که لعان صورت گرفته باشد، هیچ نسبتی با فرزند لعان شده ندارند و از او ارث نمی‌برند. در نتیجه، اگر فرزند ملاعنه، دارای مادر و خویشاوندان مادری نباشد و صرفاً خویشاوندان پدری داشته باشد، خویشاوندان پدری او، وارث محسوب نمی‌شوند و با توجه به اینکه غیر از آن‌ها وارث دیگری وجود ندارد، اموال فرزند ملاعنه، مشمول ادله ارث بلاوارث شده و متعلق به امام علیه السلام خواهد بود.

بنابراین فرع اول مبتنی بر صغری و کبرایی است که کبرای آن سابقاً اثبات شده و صغرای آن نیز در ضمن فرع دوم اثبات می‌گردد.



فرع دوم: وجود داشتن پدر یا طایفه پدری به همراه مادر یا طایفه مادری

فرع دوم درباره ارث فرزند ملاعنه، مربوط به فرضی است که او دارای پدر یا طایفه پدری باشد و در کنار آنها، مادر یا طایفه مادری نیز وجود داشته باشند.^۱

در این زمینه برخی از فقها قائل شده‌اند که اگر مادر او وجود داشته باشد، ثلث اموال فرزند ملاعنه به مادر رسیده و دو سوم دیگر متعلق به امام علیه السلام و جزو منابع مالی حکومت اسلامی محسوب می‌شود. اما پدر و طایفه پدری، به صورت کلی محروم از ارث فرزند ملاعنه هستند. این نظریه به دو صورت مطرح شده است:

صورت اول: ثلث اموال فرزند ملاعنه مطلقاً متعلق به مادر است و در این زمینه تفاوتی بین زمان حضور و غیبت نیست. محقق اردبیلی به این نظریه تمایل داشته و در کتاب مفتاح الکرامه این نظریه به ایشان نسبت داده شده است.

صورت دوم: ثلث اموال فرزند ملاعنه، صرفاً در زمان حضور متعلق به مادر و دو سوم دیگر متعلق به امام علیه السلام است، اما در زمان غیبت، تمام اموال، متعلق به مادر است و چیزی به امام علیه السلام و حکومت اسلامی نمی‌رسد. شیخ صدوق از قائلین به این نظریه است.^۲

بر اساس این دو نظریه، به صورت فی الجمله، دو سوم اموال فرزند ملاعنه متعلق به حکومت اسلامی است که طبق یک قول مطلقاً و طبق قول دیگر در زمان حضور این امر ثابت است.

نظریه‌ی سوم در باب ارث فرزند ملاعنه این چنین است که به صورت مطلق، اعم از اینکه زمان حضور یا غیبت باشد، ارث فرزند ملاعنه به مادر و خویشاوندان او می‌رسد و به پدر و خویشاوندان او و همچنین امام علیه السلام و حکومت اسلامی نمی‌رسد. بر این نظریه، ادعای اجماع نیز مطرح شده است.

اما با توجه به اینکه بحث حاضر در منابع مالی حکومت اسلامی است، قول اول و دوم مقدم گردید تا با بررسی ادله آنها، تعلق داشتن یا نداشتن ارث فرزند ملاعنه به حکومت اسلامی مشخص گردد.

ادله نظریه اول مبنی بر تعلق مطلق دو سوم از میراث فرزند ملاعنه به امام علیه السلام

نظریه اول این چنین است که به صورت مطلق، یک سوم از اموال فرزند ملاعنه، متعلق به مادر و دو سوم آن نیز متعلق به امام علیه السلام و حکومت اسلامی است. در این زمینه دو روایت قابل طرح است:

روایت اول: صحیحی ابوعبیده

و[مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ أَبِي عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:
ابْنُ الْمُلَاعَنَةِ تَرْتُهُ أُمُّهُ الثُّلُثُ وَ الْبَاقِي لِإِمَامِ الْمُسْلِمِينَ (لَأَنَّ جَنَائَتَهُ عَلَى الْإِمَامِ)^۳

۱. البته روشن است که تا زمانی که خود پدر و مادر وجود داشته باشند، نوبت به خویشاوندان پدری و مادری نمی‌رسد و بحث از خویشاوندان پدر و مادر زمانی مطرح می‌شود که خود آنها وجود نداشته باشند.

۲. من لایحضره الفقیه ۴: ۲۳۶.

۳. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۶۵.



جلسه: ۹۹
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۲۳

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

سند شیخ طوسی صحیح اعلانی است و شیخ کلینی هم این روایت را به دو طریق نقل کرده است که یکی از طریق‌های ایشان مشتمل بر سهل بن زیاد است که بر فرض، سهل هم دچار اشکال باشد، طریق دیگر ایشان صحیح است.^۱ بنابراین روایت به لحاظ سندی با اشکالی مواجه نیست.

از نظر دلالتی در این روایت، امام باقر علیه السلام بیان کرده‌اند که مادرِ فرزند ملاعنه، یک سوم از او ارث می‌برد و دو سوم نیز به امام مسلمین خواهد رسید. کلام امام باقر علیه السلام مطلق بوده و شامل زمان حضور و غیبت می‌شود؛ لذا صحیح‌ه ابوعبیده به لحاظ دلالتی روشن و واضح است و شکی در آن نیست.

در اینجا ممکن است اشکال شود که چگونه امام باقر علیه السلام نسبت به زمان غیبت نیز در مقام بیان بوده است؟ پاسخ این است که امام باقر علیه السلام در مقام بیان حکم شریعت بوده‌اند و شریعت زمان خاصی ندارد، بلکه بر اساس تعدادی از روایات، حلال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حلال تا روز قیامت و حرام‌های ایشان، حرام تا زمان قیامت است. در نتیجه این چنین نخواهد بود که نسبت به هر حکمی، احتمال اختصاص به زمان حضور داده شود و الا باید نسبت به احکامی همچون چهار رکعتی بودن نماز ظهر و عصر نیز احتمال اختصاص به زمان حضور داده شود؛ در حالی که قطعاً این چنین نیست. بنابراین اصل بر این است که احکام بیان شده توسط ائمه علیهم السلام، مربوط به همه زمان‌ها است؛ مگر اینکه نسبت به احکام خاصی، دلیل اقامه شود که لازمه‌ی آن، نسخ حکم شرعی است که مورد پذیرش نیست و یا اینکه حاکی از وجود شرایطی در بعض احکام است که در زمان غیبت محقق نیست. در این زمینه می‌توان به وجوب جهاد ابتدایی در عصر غیبت اشاره کرد که عدم وجوب آن، به معنای نسخ شدن نیست، بلکه شرط وجوب جهاد ابتدایی است که به فرماندهی امام معصوم علیه السلام باشد که این شرط، در زمان غیبت محقق نیست. بنابراین در این موارد نیز عدم ثبوت حکم به دلیل عدم وجود شرایط آن است و این گونه نیست که حکم شریعت نباشد، بلکه حکم شریعت تا روز قیامت ثابت است. درباره‌ی وجوب نماز جمعه نیز همین بیان قابل اشاره است که این چنین نیست نماز جمعه تا سال ۲۶۰ قمری واجب بوده و بعد از آن دیگر وجوب نداشته باشد، بلکه وجوب نماز جمعه مربوط به همه‌ی زمان‌ها است، اما شرط آن، اقامه شدن توسط معصوم علیه السلام است که این شرط، در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام فراهم نیست. بنابراین تفصیل بین زمان حضور و غیبت، از باب عدم حصول شرط تکلیف است و این چنین نیست که حکم، اختصاص به زمان حضور داشته باشد. نسبت به ارث فرزند ملاعنه نیز دقیقاً بیان ذکر شده، قابل طرح است؛ چون روایت، مطلق است و در آن تقییدی به زمان حضور وجود ندارد.

روایت دوم: صحیح زرارہ

و[مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ (عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّارَةَ) عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي ابْنِ الْمُلَاعَنَةِ تَرْتِ أُمُّهُ الثَّلْثُ وَ الْبَاقِي لِلْإِمَامِ لِأَنَّ حِجَابَهُ عَلَى الْإِمَامِ.^۲

۱. طریق‌های شیخ کلینی این چنین است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَجْنُوبٍ عَنْ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع». الكافي ۷: ۱۶۲.

۲. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۶۵.



جلسه: ۹۹
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۲۳

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

به لحاظ سندی، تنها راوی محل اشکال در روایت زرارہ، عبدالله است که مشخص نیست چه کسی است، اما با توجه به اینکه راوی از او، ابن ابی عمیر است، وثاقتش اثبات می‌شود. در نتیجه، نقل شیخ طوسی صحیح است. علاوه بر اینکه شیخ صدوق نیز این روایت را به اسناد خود از ابن ابی عمیر از ابان و غیر او از زرارہ نقل کرده است. در صورتی که مقصود از ابان، ابان بن عثمان باشد که غیر امامی است و مقصود از غیر او نیز مشخص نیست، روایت شیخ صدوق موثق محسوب می‌شود. اما اگر ابان نیز امامی باشد، نقل شیخ صدوق نیز صحیح می‌شود. در هر صورت روایت معتبر است و به لحاظ سندی با اشکالی مواجه نیست.

در صحیح زرارہ نقل شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام در باره‌ی فرزند ملاعنه قضاوت کرده‌اند که مادرش یک سوم از میراث او را بهره‌مند خواهد شد و باقی برای امام علیه السلام خواهد بود.

دو روایتی که تاکنون اشاره گردید، به دلالت مطابقی دلالت بر ارث بردن مادر و امام علیه السلام از فرزند ملاعنه می‌کنند، اما ارث نبردن پدر به صراحت اشاره نشده است، اما از طریق مفهوم دلالت دارند که پدر، از فرزند ملاعنه ارث نمی‌برد. در نتیجه مسئله پیشین نیز با مفهوم این روایات قابل اثبات است که اگر مادر و خویشاوندان او وجود نداشته باشند، پدر ارث نمی‌برد. هر چند روایت‌هایی هم وجود دارد که به صراحت ارث بردن پدر را نفی کرده است و وقتی مادر و طایفه مادری وجود نداشته باشد، فرزند ملاعنه نسبت به کل میراث خود بدون وارث خواهد بود.

بنابراین فرض این است که در فرع اول مطرح گردید که اگر مادر و خویشاوند مادری وجود نداشته باشد، پدر و خویشاوندان پدری از فرزند ملاعنه ارث نخواهند برد و همگی محروم هستند و تمام میراث به امام علیه السلام خواهد رسید. کبرای این مطلب، تعلّق میراث اشخاص بدون وارث به امام علیه السلام است و صغرای آن نیز از این روایت استفاده می‌شود که طایفه پدری وارث نیستند؛ چون در این روایت‌ها به اطلاق بیان شده است که اگر مادر وجود داشته باشد، یک سوم ارث به او خواهد رسید، در حالی که ممکن است پدر یا طایفه پدری نیز وجود داشته باشند.

در اینجا ممکن است اشکال شود که در صورت تام بودن دلالت روایت‌های ذکر شده، کلام مرحوم صدوق مبنی بر تفصیل بین زمان حضور و غیبت به چه دلیل بوده است؟

پاسخ این است که وجه جمع مرحوم صدوق این است که روایاتی وجود دارد که به صورت کلی میراث فرزند ملاعنه را متعلّق به مادر دانسته است. ایشان با ملاحظه آن روایات در کنار دو روایتی که در اینجا نقل گردید، روایاتی که همه میراث را متعلّق به مادر دانسته است را حمل بر زمان غیبت کرده است.

به نظر ما ادعای شیخ صدوق جمع عرفی نیست، اما برای اینکه از کلام ایشان به سادگی عبور نشود، ابتدا سعی در فنی کردن کلام ایشان کرده و سپس مجدداً کلام ایشان را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

فنی کردن کلام شیخ صدوق به این چنین است که در ادامه روایاتی ذکر می‌شود که به صورت مطلق بیان کرده‌اند که ارث فرزند ملاعنه، متعلّق به امام علیه السلام است؛ در حالی که دو روایت ذکر شده نیز بیان کرده است که دو سوم اموال او برای امام علیه السلام است. به خصوص روایت دوم که در آن به قضاوت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره شده، مسلماً مربوط به زمان حضور است. در نتیجه اطلاق ندارد و اختصاص به زمان حضور دارد. اما نسبت به زمان غیبت بیانی ارائه نکرده است. وقتی این چنین شد، قدر متیقن دو روایت ذکر



شده، زمان حضور خواهد بود که در آن زمان، یک سوم اموال فرزند ملاعنه برای مادر و دو سوم دیگر نیز برای امام علیه السلام خواهد بود. اما ادله‌ای که همه‌ی اموال را متعلّق به مادر دانسته، مطلق هستند و با لحاظ دو روایت ابو عبیده و زراره، مقید به غیر عصر حضور می‌شوند.

این جواب فنی با دو اشکال مواجه است:

اشکال اول: بر فرض با توجه به تعبیر «قضی» که در روایت دوم به کار رفته، این روایت اختصاص به عصر حضور داشته باشد، در روایت ابو عبیده، قرینه‌ای بر اختصاص آن به عصر حضور وجود ندارد، بلکه به صورت مطلق بیان شده است که یک سوم اموال فرزند ملاعنه برای مادر و دو سوم برای امام علیه السلام است. عدم امکان دسترسی به امام علیه السلام در زمان غیبت نیز دلیل بر این نخواهد بود که ایشان در زمان غیبت، مالک ارث فرزند ملاعنه نباشد؛ کما اینکه درباره‌ی انفال و خمس نیز اگر پذیرفته شود که متعلّق به امام علیه السلام هستند، صرف عدم حضور امام علیه السلام موجب نمی‌شود که ایشان مالک انفال و خمس نباشند. به همین دلیل، مشهور فقها قائل شده‌اند که خمس تقسیم به شش سهم می‌شود و سه سهم از آن، متعلّق به حکومت نیست، بلکه متعلّق به شخص امام علیه السلام است. ابن ادریس در این زمینه تعبیر کرده است که نیمی از خمس سهم ابن الحسن است و اجازه داده نشده است که مال ابن الحسن مورد استفاده قرار گیرد. در محل بحث نیز به همین صورت خواهد بود که دو سوم از ارث فرزند ملاعنه، متعلّق به امام علیه السلام خواهد بود. در نتیجه، روایت اول مطلق است و حمل آن بر خصوص زمان حضور، وجهی ندارد و با روایاتی که تمام ارث را متعلّق به مادر می‌داند، معارضه خواهد داشت. البته اینکه راه جمع وجود دارد، بحث دیگری است که در بحث‌های آینده مطرح خواهد شد؛ الا اینکه این چنین ادعا شود که روایت زراره، مخصّص روایات بعدی خواهد شد و بعد از تخصیص آن روایات، نسبت آن‌ها با روایت ابو عبیده تغییر کرده و انقلاب نسبت رخ می‌دهد که استفاده از آن مبتنی بر پذیرش نظریه انقلاب نسبت است؛ در حالی که به نظر ما مبنای انقلاب نسبت قابل پذیرش نیست. در نتیجه اشکال کماکان به جای خود باقی است و دو دسته روایت تعارض دارند.

اشکال دوم: جمع بین روایات در صورتی صورت می‌گیرد که اصحاب از یک دسته از روایات، اعراض نکرده باشند؛ در حالی که ادعا شده که دو روایت ابو عبیده و زراره، معرض عن اصحاب هستند و از حجیت ساقط می‌شوند کما اینکه شیخ طوسی نیز فرموده است: «هذان الخبران غیر معمول علیهما». در صورتی که این مطلب ثابت شود، این دو روایت از حجیت ساقط شده و دلیلی بر قول اول و دوم باقی نخواهد ماند. تمامی این مباحث مبتنی بر دلیل قوم سوم مبنی بر تعلّق ارث فرزند ملاعنه به مادر است؛ چون ادله این قول به عنوان معارض برای قول اول و دوم مطرح می‌شود.

ادله نظریه سوم مبنی بر تعلّق همه میراث فرزند ملاعنه به مادر او

قول سوم درباره‌ی ارث فرزند ملاعنه، تعلّق همه‌ی میراث او به مادر است. این نظریه تعلّق میراث فرزند ملاعنه به حکومت اسلامی را رد می‌کند.

تعداد زیادی از فقها این نظریه را مطرح کرده و حتی نسبت به آن، ادعای اجماع هم شده است؛ یعنی نظریه شیخ صدوق را به عنوان مخالف محسوب نکرده‌اند. صاحب مفتاح الکرامه این نظریه را از فقهایی همچون محقق حلی، علامه حلی نقل کرده و خود ایشان بر این مسئله ادعای اجماع کرده است. صاحب جواهر نیز نقل اجماع کرده است. از متأخرین و فقهای عصر حاضر نیز تعدادی از فقها از جمله مرحوم آقای خویی قائل به این نظریه هستند که حتی اگر پدر و طایفه پدری وجود داشته باشند، فقط مادر ارث می‌برد.



جلسه: ۹۹
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۲۳

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

نسبت به تعلق همه میراث فرزند ملاعنه به مادر، ادله‌ای قابل طرح است:

دلیل اول: اجماع

همان طور که اشاره گردید، بر نظریه تعلق اموال فرزند ملاعنه به مادر او، ادعای اجماع شده است که می‌تواند به عنوان دلیل بر این نظریه مطرح گردد.

اما همان طور که مکرر بیان کرده‌ایم، این اجماع‌ها منقول هستند که حجیت آن ثابت نیست. علاوه بر اینکه بر فرض حجیت اجماع منقول ثابت باشد، اجماع مدرکی است و مدرک آن روایاتی است که در ادامه مطرح می‌گردد. به همین دلیل باید تمرکز بر همان روایات باشد.

دلیل دوم: روایات

روایات دالّ بر تعلق همه اموال فرزند ملاعنه به مادر او، بسیار زیاد هستند، به حدی که علم یا اطمینان به صدور آنها ایجاد می‌شود. هر چند در بین آن‌ها روایات صحیح نیز وجود دارد.

روایت اول: روایت زراره

[وَمُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّ مِيرَاثَ وَلَدِ الْمُلَاعِنَةِ لِأُمِّهِ فَإِنْ (لَمْ تَكُنْ أُمُّهُ حَيَّةً) فَلَأَقْرَبِ النَّاسِ إِلَى أُمِّهِ أَخْوَالُهُ.^۱

ابوعلی اشعری همان احمد بن ادریس است که از اجلا و فقهای بزرگ است. شیخ کلینی طریق دیگری نیز بر این روایت دارد که این چنین است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ»^۲. شیخ صدوق نیز روایت را به اسناد خود از موسی بن بکر از زراره نقل کرده است.^۳ شیخ طوسی نیز به اسناد خود از ابوعلی اشعری نقل کرده است.^۴

سند شیخ کلینی و شیخ طوسی صرفاً به لحاظ موسی بن بکر دچار اشکال هستند. سند شیخ صدوق نیز با دو اشکال مواجه است: اشکال اول به لحاظ موسی بن بکر است و اشکال دیگر این است که اساساً شیخ صدوق در مشیخه خود، طریق به موسی بن بکر ذکر نکرده است.

نسبت به موسی بن بکر در مباحث پیشین به تفصیل بررسی کرده و وجوه متعددی برای توثیق ایشان مطرح کرده‌ایم. به همین دلیل در این مجال مجدداً به این بحث نمی‌پردازیم و صرفاً به این وجه اشاره می‌کنیم که مشایخ ثلاث از او نقل روایت داشته‌اند که در روایت محل بحث، راوی از موسی بن بکر، صفوان است. بنابراین موسی بن بکر مشکلی ندارد. البته شیخ طوسی در برخی مواضع اشاره کرده است که موسی بن بکر واقفی است که بر این اساس، روایت موثق خواهد بود. اما برخی واقفی بودن موسی بن بکر را انکار کرده

۱. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۵۹.

۲. الکافی ۷: ۱۶۰.

۳. من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۲۳.

۴. تهذیب الأحکام ۹: ۳۳۸.



جلسه: ۹۹
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۲۳

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

و مدعی شده‌اند که شیخ طوسی دچار اشتباه شده است. اما به نظر ما وجهی برای اشتباه شیخ طوسی وجود ندارد؛ چون صرف اینکه نجاشی به واقفی بودن موسی بن بکر اشاره نکرده، دلیل بر اشتباه کردن شیخ طوسی نیست؛ کما اینکه در باب توثیقات نیز مواردی وجود دارد که شیخ طوسی به وثاقت یک راوی اشاره کرده، اما توثیق او در کلام نجاشی بیان نشده است. بنابراین روایت به لحاظ سندی موثق است.

در این روایت به صراحت ذکر شده که تمامی ارث فرزند ملاعنه، به مادر او می‌رسد و در صورتی که مادر او از دنیا رفته باشد، به منسوبین مادرش خواهد رسید. بنابراین دلالت روایت روشن است که پدر و امام علیه السلام از فرزند ملاعنه ارث نخواهند برد. البته در صورتی که مادر و خویشاوندان مادری وجود نداشته باشد، فرزند ملاعنه از اشخاص بدون وارث می‌شود که از آن جهت، میراث او متعلق به امام علیه السلام خواهد بود.

روایت دوم: روایت محمد بن مسلم

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُثَنَّى الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ فِي اللَّعَانِ قَالَ: فَسَأَلْتُهُ مَنْ يَرِثُ الْوَلَدَ قَالَ أُمُّهُ فَقُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ مَاتَ الْأُمُّ فَوَرِثَهَا الْغُلَامُ ثُمَّ مَاتَ الْغُلَامُ بَعْدَ مَنْ يَرِثُهُ فَقَالَ أَخُوهُ.^۱

در این روایت تصریح شده است که مادر فرزند ملاعنه از او ارث می‌برد و در ادامه نیز تصریح شده است که اگر مادر او زنده نباشد، دایی‌های او ارث خواهند برد.

روایت سوم: روایت زراره

وَعَنْهُمْ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ الْمُثَنَّى عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ كَيْفِيَّةِ اللَّعَانِ قَالَ قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ فُرِّقَ بَيْنَهُمَا وَلَهَا وَلَدٌ فَمَاتَ قَالَ تَرِثُهُ أُمُّهُ فَإِنْ مَاتَتْ أُمُّهُ وَرِثَهُ أَخُوهُ.^۲

در این روایت بیان شده است که بعد از لعان که بین زن و شوهری جدایی می‌افتد، در صورتی که فرزندی داشته باشند، مادر، از آن فرزند ارث خواهد برد که ظهور در ارث بردن کل مال دارد و اگر مادر وجود نداشته باشد، دایی‌های آن فرزند ارث خواهند برد.

۱. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۶۱.

۲. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۶۱.



روایت چهارم: روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ وَلَدِ الْمَلَاعِنَةِ مَنْ يَرِثُهُ قَالَ أُمُّهُ قُلْتُ فَإِنْ مَاتَتْ أُمُّهُ مَنْ يَرِثُهُ قَالَ أَخُوهُ.^۱

روایت پنجم: روایت ابی الصباح و زید

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ الْمُفَضَّلِ عَنْ زَيْدِ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي ابْنِ الْمَلَاعِنَةِ مَنْ يَرِثُهُ قَالَ تَرِثُهُ أُمُّهُ قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ مَاتَتْ أُمُّهُ وَ وَرِثَهَا ثُمَّ مَاتَ هُوَ مَنْ يَرِثُهُ قَالَ عَصَبَةُ أُمِّهِ وَ هُوَ يَرِثُ أَخُوهُ.^۲

روایت ششم: روایت محمد بن مسلم

و [محمد بن الحسن] بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَصَّالٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ قَرَأْتُ فِي كِتَابٍ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ - أَخَذْتُهُ مِنْ (مُخْلَدِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ بَيْضٍ) - زَعَمَ أَنَّهُ كَتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَاعَنَ امْرَأَتَهُ وَ انْتَفَى مِنْ وَلَدِهَا ثُمَّ أَكْذَبَ نَفْسَهُ بَعْدَ الْمَلَاعِنَةِ فَرَعِمَ أَنَّ الْوَلَدَ وَلَدُهُ هَلْ يَرُدُّ إِلَيْهِ الْوَلَدُ قَالَ لَا وَ لَا كَرَامَةٌ لَا يَرُدُّ إِلَيْهِ وَ لَا تَحِلُّ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - وَ سَأَلْتُهُ مَنْ يَرِثُ الْوَلَدَ قَالَ أُمُّهُ قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ مَاتَتْ أُمُّهُ وَ وَرِثَهَا الْغُلَامُ ثُمَّ مَاتَ الْغُلَامُ مَنْ يَرِثُهُ قَالَ عَصَبَةُ أُمِّهِ قُلْتُ (وَ هُوَ يُوَارِثُ أَخُوهُ) قَالَ نَعَمْ.^۳

سند این روایت صحیح است. علاوه بر این روایت، مشابه آن روایت های دیگری نیز وجود دارد که شیخ طوسی با سندهای « عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع »^۴ و « عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع »^۵ نقل کرده است.

در این روایت علاوه بر اشاره شدن به ارث بردن مادر از فرزند ملاعنه، به دو مطلب دیگر اشاره شده است:

مطلب اول: اگر کسی لعان انجام داده و بعد از انجام فرایند لعان، اعتراف کند که اشتباه کرده و گمان پیدا کند که فرزند، متعلق به خود او است، دیگر اعتراف او فایده ای نداشته و فرزند به او بازگردانده نمی شود و همسرش نیز دیگر بر او حلال نمی شود.
مطلب دوم: رابطه ارث بین فرزند ملاعنه و خویشاوندان مادری او طرفینی است؛ یعنی همان طور که خویشاوندان فرزند ملاعنه از او ارث می برند، او نیز از آن ها ارث می برد.

۱. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۶۱.

۲. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۶۶.

۳. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۶۷.

۴. تهذیب الأحکام ۹: ۳۴۰.

۵. تهذیب الأحکام ۹: ۳۴۰.



تاکنون به روایات متعددی در باب تعلّق همی میراث فرزند ملاعنه به مادر و خویشاوندان مادری او اشاره گردید که با توجه به تعدّد روایات، می‌توان گفت: مسلماً روایاتی با این مضمون از ائمه علیهم السلام صادر شده است و بر اساس آن‌ها، میراث فرزند ملاعنه به پدر و خویشاوندان او و همچنین امام علیه السلام نمی‌رسد.

در صورتی که صحیحی ابو عبیده و صحیحی زراره که دالّ بر تعلّق خصوص یک سوم میراث فرزند ملاعنه به مادر و خویشاوندان مادری او هستند، طبق ادعای شیخ طوسی، معرضّ عنه اصحاب دانسته شده و از حجّیت ساقط شوند، این مدعا ثابت می‌شود که کل میراث فرزند ملاعنه، متعلّق به مادر او است. اما اگر آن روایات معرضّ عنه محسوب نشوند، کما اینکه بعید است با توجه به فتوای شیخ صدوق مطابق آن‌ها، معرضّ عنه باشند^۱، با توجه به اینکه صرفاً از شیخ صدوق نقل شده است که قائل به آن شده، اگر اطمینان حاصل شود که قائل به آن‌ها شاذ و نادر بوده است، از باب «دع الشاذ النادر»، کنار گذاشته می‌شوند و طبق این فرض نیز نتیجه این چنین می‌شود که همی میراث ولد ملاعنه متعلّق به مادر او خواهد بود و منبع مالی حکومت اسلامی محسوب نمی‌شود.

اما در صورتی که نسبت به شاذ و نادر بودن آن دو روایت اطمینان وجود نداشته باشد و وجه جمعی هم که بیان گردید، ناتمام باشد، دو دسته روایت تعارض خواهند کرد. در این شرایط، اگر ترجیح داشتن روایت مشهور بر غیر مشهور پذیرفته شود، شهرت روایی و فتوایی مطابق با روایات دالّ بر تعلّق همی میراث به مادر است، علاوه بر اینکه ادعای اجماع نیز مطابق آن وجود دارد؛ لذا با تقدیم این دسته از روایات، باید حکم شود که همی میراث ولد ملاعنه برای مادر او است.

اما اگر مرجّح بودن شهرت پذیرفته نشود، باید موافقت و مخالفت با کتاب مورد بررسی قرار گیرد که در اینجا ممکن است مطرح شود که مادر از مواردی است که سهم خاص دارد و در قرآن کریم اشاره شده که صرفاً ثلث مال برای مادر است و تعلّق همی مال به مادر ولو اینکه بخشی از آن از باب ردّ باشد، شبهه‌ی مخالفت با قرآن دارد؛ لذا روایت‌های ابو عبیده و زراره مقدم می‌شود و دو سوم باقیمانده متعلّق به امام علیه السلام خواهد بود. در مقابل این ادعا ممکن است مطرح شود که آیه قرآن از جهت ردّ، در مقام بیان نیست و در نتیجه هیچ یک از دو دسته روایت، مخالف قرآن نیستند؛ چون بر اساس روایات دسته‌ی دوم نیز تعلّق دو سوم باقیمانده به مادر از باب ردّ است که آیه قرآن ناظر به آن نبوده است. در این صورت نوبت به مخالفت عامه می‌رسد. در اینجا اگر شهادت شیخ طوسی - مبنی بر اینکه تعلّق دو سوم مال به امام علیه السلام موافق عامه است و تعلّق داشتن کل مال به مادر مخالف عامه است، پذیرفته شود - روایات دالّ بر تعلّق همه میراث به مادر اخذ شده و طبق مفاد آن‌ها حکم می‌شود.

اما اگر هیچ یک از وجوه مطرح شده برای تقدیم یکی از دو دسته روایت مورد پذیرش قرار نگیرد، دو دسته روایت تعارض خواهند کرد و تنها یک وجه برای تقدیم یک دسته باقی خواهد ماند و آن هم این چنین است که با توجه به تعدّد روایات دسته‌ی دوم که بر تعلّق همی مال به مادر دلالت دارند، وثوق و اطمینان بلکه قطع به صدور آن‌ها حاصل می‌شود، در حالی که روایت ابو عبیده و زراره خبر ثقه هستند و احتمال دارد که ادلّه حجّیت خبر ثقه اختصاص به فرضی داشته باشد که نسبت به مطلبی شک وجود داشته باشد و در عین حال با توجه به حجّیت خبر ثقه، به مفاد آن اخذ شود، اما در فرضی که اطمینان یا علم وجود داشته باشد، دیگر نیازی به خبر ثقه

۱. درباره ادعای شیخ طوسی مبنی بر اعراض اصحاب می‌توان گفت: به نظر می‌رسد که ایشان همه فتاوی اصحاب را تتبع نکرده است و صرفاً در مقام حلّ تعارض به این مطلب اشاره کرده است؛ چون در عین حال که شیخ صدوق فاصله زیادی با ایشان نداشته و قائل به این نظریه بوده، ایشان را مدّ نظر قرار نداده است. علاوه بر اینکه استدلال ایشان بر این مطلب نیز شبهه ایجاد می‌کند که ادعای ایشان مبنی بر اعراض اصحاب، حسن نبوده، بلکه اجتهادی چنین ادعایی را مطرح کرده است. توضیح مطلب این است که ایشان بعد از اشاره به عدم عمل اصحاب به دو خبر دالّ بر تعلّق خصوص یک سوم از اموال فرزند ملاعنه به مادرش، به عنوان دلیل بر این مطلب، تعبیر «لَا نَأْثَرُ بَيْنَنَا أَنْ يَمِيزَ وَلَدُ الْمَلَاعَنَةِ لِأُمِّهِ كُلَّهُ وَ الْوَجْهَ فِيهِمَا التَّحْقِيقُ» (تهذیب الأحکام ۹: ۳۴۳) را به کار برده است که از آن استفاده می‌شود، با توجه به اینکه مطلب برای خود ایشان ثابت بوده، اجتهاد کرده که علی القاعده همه فقها باید این چنین گفته باشند. در صورتی هم که نتوان به صورت جزمی چنین ادعایی را مطرح کرد، حداقل این است که به عنوان احتمال قابل طرح است.



جلسه: ۹۹
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۲۳

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

نیست و خبر ثقه در آن شرایط از حجّیت برخوردار نیست. در نتیجه اساساً حجّیت خبر ابو عبیده و زرارہ احراز نمی‌شود تا بتوانند با روایات دالّ بر تعلّق همه‌ی اموال به مادرِ فرزند ملاءنه معارضه کنند. از طرف دیگر، در فرض شک در حجّیت، اصل عدم حجّیت جاری می‌شود و تنها یک دسته روایت باقی می‌ماند. بنابراین وقتی فرزند ملاءنه دارای مادر و خویشاوندان مادری باشد، جزو منابع مالی حکومت بودن میراث او مشکل است و بعید نیست که جزو منابع مالی محسوب نگردد و همه میراث او متعلّق به مادر و خویشاوندان مادری او باشد.